در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۹۶
بحث تفسیر موضوعی پیرامون آیات معاد

جلسه 4

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خلاصه بحث گذشته

بحث در این آیه شریفه 28 از سوره مبارکه بقره بود«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، بحثی که بیان شد این بود که آیا این آیه‌ی شریفه، دلالت بر حیات برزخی دارد یا نه؟

مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) می فرمایند: آیه« قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»[1] که در سوره مبارکه غافر بیان شده، دلالت بر حیات برزخی دارد، اما از این آیه سوره بقره چنین مطلبی استفاده نمی‌شود، البته کلام‌شان صریح در این مطلب نیست ولی می‌گویند این آیه با آن آیه، فرق دارد.

مفسران، نسبت به مضمون آیه 28 سوره بقره، دو گروه‌شدند: یک گروه می‌گویند آیه 28 سوره بقره، با آیه یازدهم سوره غافر، یک مضمون دارد.

گروه دیگر، مثل مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند: اینها دو تا مضمون دارند و دلیل ایشان، عمدتاً این است که در آیه سوره بقره،«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ» و در آیه غافر «أَمَتَّنَا» آمده؛ یعنی در آیه غافر، دو بار اماته و دو احیا است اما در سوره بقره، دو تا احیاست، یک اماته و یک موت است، لذا از این جهت فرق دارد.

به بیان دیگر؛ در آیه شریفه«أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ» کفار، در روز قیامت به خدا عرض می‌کنند، دو بار، ما را میراندی و دو بار، ما را زنده کردی، آن میراندن اول، میراندن در دنیاست، زنده کردن اول هم، زنده کردن در قبر است، میراندن دوم، باز همان میراندن در قبر است و زنده کردن دوم هم، زنده کردن در روز قیامت است«أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»، اما در آیه شریفه سوره مبارکه بقره«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ»، یک موت، یک احیاء، «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» سپس یک اماته و یک احیاء است. پس بین دو آیه فرق وجود دارد.

دو احتمال در آیه شریفه «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

احتمال اول: ممکن است گفته شود چون آیه‌ی سوره بقره، همانند آیه‌ی سوره غافر، متضمن دو احیاء است؛ پس همان طوری که درآنجا، یک احیاء برزخ شمرده شد، در اینجا نیز«فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» برزخ قرار داده شود، در نتیجه، آیه سوره بقره هم، دلالت بر حیات برزخی می کند؛ به این صورت که«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ»؛ یعنی خدا شما را زنده کرد، «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» خدا شما را می‌میراند، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» در قبر زنده می‌کند، «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» هم، مربوط به احیاء در قیامت است.

احتمال دوم: این است «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» دوم در آیه شریفه«فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» همان احیاء مربوط به قیامت است و در نتیجه آیه دلالت بر برزخ نمی کند.

در مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که آیه‌ی شریفه، دلالت بر برزخ ندارد و مستفاد از کلمات مرحوم علامه طباطبائی نیز همین بود.

دیدگاه صاحب کتاب تسنیم در مورد آیه شریفه «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»

ایشان می فرمایند: آیه 28 سوره بقره، دلالت بر حیات برزخی دارد، دلیل‌شان چیست؟ می‌گویند«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» رجوع به خدا، با«ثُمَّ» آمده، پس معلوم می‌شود که بین رجوع به خدا و«يُحْيِيكُمْ» یک زمانی فاصله می‌شود؛ یعنی ایشان، رجوع را مربوط به حیات قیامت می‌گیرند و «يُحْيِيكُمْ» را مربوط به حیات برزخ می‌گیرند، بعد می‌فرمایند: اگر این«يُحْيِيكُمْ» مربوط به قیامت بود دیگر«ثُمَّ» لازم نداشت، می‌فرمود«ثمّ یمیتکم و إلیه ترجعون» در حالی که خداوند می فرمایند:«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون».[2]

پس تنها شاهدی که ایشان«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» را حیات برزخی می شمارد همین کلمه‌ی «ثُمَّ» است که بعد از آن بیان شده.

نوع استدلال ایشان، نظیر استدلال فخر رازی بود که فخر رازی هم می گفت: «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» حیات دائمی نیست بلکه حیات برزخی است؟ به خاطر اینکه اگر حیات دائمی بود، آن حیات، دیگرخودش«إِلَيْهِ تُرْجَعُون» است و دیگر «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» معنا ندارد.

چون بین«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون»یک فاصله‌ای می‌افتد، پس این حیات، دیگرحیات دائمی نیست، اگر حیات، حیات دائمی بود،«ثُمَّ» معنا ندارد، می‌فرمود«یحییکم و إلیه ترجعون»، «و الرجوع إلی الله تعالی حاصلٌ عقیب الحیاة الدائمة» رجوع به خداوند تبارک و تعالی، بعد از حیات دائمی است؛ اما چون«ثُمَّ» دارد، این «ثُمَّ» دلالت بر این دارد که آن حیات در« يُحْيِيكُمْ» حیات دائمی نیست، لذا می‌گوید «فلو جعلنا الآیة من هذا الوجه دلیلاً علی حیات القبل کان قریباً»[3] اگر ما آیه را از این جهت، دلیل بر حیات برزخی قرار بدهیم، حرف درستی است.

پس فخر رازی هم، بر اساس این کلمه‌ی «ثُمَّ» می‌خواهد بگوید این حیات دائمی نیست بلکه حیات برزخی است.

مناقشه در کلام صاحب تسنیم

همان جوابی که در مناقشه به کلام فخر رازی بیان شد، نسبت به فرمایش صاحب تسنیم نیز بیان می شود و آن جواب این است که: «ثُمَّ» برای این است که هر کسی بخواهد در قیامت حساب و کتاب شود، با تراخی انجام می‌شود، یکی یکی به حساب کشیده می‌شوند؛ یعنی«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» مربوط به حیات قیامت است، چون در قیامت سر و کار همه با خداوند تبارک و تعالی است، رجوع هر کسی به خدا، با تراخی انجام می‌شود، اینطور نیست که هر کسی تا از قبر بیرون آمد حساب و کتابش بخواهد محقق باشد، بلکه رجوعش به خدا، حساب و کتابش، با تراخی است، پس از این جهت، بین «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» که مراد حیات قیامت باشد و«ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» هم مربوط به همان زمان باشد، منافاتی پیش نمی آید.

قرینه بر عدم دلالت آیه شریفه« كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» برحیات برزخی

طبق اعتقاد ما و طبق بیان قرآن «مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ»[4]، برزخ به مجرد الموت شروع می‌شود؛ یعنی وقتی می‌گوید «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» برزخ همراهش می‌آید، دیگر«يُحْيِيكُمْ» نمی‌خواهد، اگر هم بخواهد «ثُمّ» نمی‌خواهد، این«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» اگر مراد برزخ باشد؛ یعنی بعد

از «يُمِيتُكُمْ» يک زمانی فاصله می افتد، بعد زنده می شوند، در حالی که به مجرد قبض روح، برزخ شروع می‌شود، وقتی انسان می‌میرد «قامَت قیامته» قیامتش که همان حیات برزخی باشد شروع می‌شود، دیگر مسئله‌ی «ثُمَّ» نمی‌خواهد.

پس اینکه بعد از«يُمِيتُكُمْ» فرموده«ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» این، با مسئله قیامت سازگاری دارد نه با مسئه حیات برزخی، چون حیات برزخی بلا فاصله بعد از موت است، اصلاً بعدیّت هم معنا ندارد بلکه مقرون به آن است، مُردن یعنی شروع برزخ، دیگر«ثُمَّ» معنا ندارد.

به نظر میرسد این قرینه‌ی خیلی قوی وخوبی است بر اینکه در این آیه شریفه، نامی از برزخ مطرح نشده، آیه شریفه می‌فرماید«كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» مراحل را بیان می‌کند اما ذکری از برزخ در این آیه شریفه نیاورده، علامه طباطبائی نیز می‌فرمایند:از آیه شریفه«أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»[5] برزخ استفاده می‌شود، ولی از این آیه 28 بقره، دیگر حیات برزخی را استفاده نمی‌کنیم.

بررسی عنوان تعجب، تمنی، ترجی، نسبت به خداوند متعال

قبلاً بیان کردیم؛ الفاظی که در معانی استعمال می‌شوند، دلالت ندارد که این معنا نیز، به گوینده نسبت داده شود و اگر خدا می‌فرماید«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ»، به این معنا نیست که چون کیف برای تعجب است، پس خدا هم متعجب می‌شود اگر خدا می‌گوید «لعلّ» به این معنا نیست که گفته شود خدا هم ترجی و تمنّی دارد، مفاد تمنی و ترجی، لازم نیست به گوینده نسبت داده شود.

ممکن است یک کسی لفظ تعجب را بیاورد، کیف تعجبی را بیاورد، اراده‌ی تعجب هم بکند، ولی در درونش هیچ تعجبی نباشد. ممکن است کسی «لیت» بگوید و اراده‌ی تمنی هم بکند، ولی این صفت نفسانی تمنی در آن نباشد، مثلاً یک کسی به دیگری اظهار علاقه می‌کند و این لفظش هم دلالت بر محبت به او دارد او فکر می‌کند که این اظهار علاقه می‌کند ولی در درون خودش ممکن است دشمن او هم باشد، در درون خودش ممکن است هیچ اظهار محبت و علاقه هم نداشته باشد، پس بین لفظ و بین اینکه متکلم و لافظ این حالات نفسانی را باید داشته باشد خیلی فرق وجود دارد.

مناقشه به استدلال اطلاق مقامی برای عدم حیات برزخی

در بحث گذشته گفتیم ممکن است با تمسک به اطلاق مقامی، عدم حیات برزخی از آیه شریفه «كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» اثبات شود، حتّی در ادامه‌ی این فرمایش، استادمان در تسنیم، می‌فرمایند: بر فرض که آیه محل بحث، حیات برزخی را شامل نشود اما دلالت بر نفی برزخ ندارد، همان حرف فخر رازی است و فخر رازی هم همین را می گفت و ما اشکال کردیم که دلالت بر نفی برزخ دارد. حال اگر اطلاق مقامی در اینجا ثابت شود باید چکار کرد؟

در پاسخ از این استدلال اطلاق مقامی، می توان گفت:

اولاً: اطلاق مقامی مربوط به امور تشریعیه و امور مربوط به تکلیف است؛ یعنی در جایی که یک تکلیفی باشد، مولا در مقام بیان مکلّف به است با این وجود سکوت نماید و آن جزء را بیان نکند، اطلاق مقامی حکم به عدم وجوب آن جزء می کند، پس تمسک به اطلاق مقامی مربوط به امور تشریعیه است اما در امور تکوینیه، چیزی به نام اطلاق مقامی وجود ندارد.

به عبارت دیگر؛ اصالهٔ الاطلاق مقامی، یک اصلی است که عقلا فقط در دایره‌ی تکلیف و تشریع، به آن تمسک می‌کنند، نه در

امور تکوینیه، مثلاً اگر خداوند تبارک و تعالی دارد مراحل حیات را می‌گوید:«نطفه»،«علقه»،«مضغه» و «عظام»، حالا اگر در یک جایی، دو مرحله‌اش را گفت و یکی را نفرمود، در اینجا نمی توان به اطلاق مقامی تمسک کرد.

ثانیاً: اطلاق مقامی مربوط به جایی است که، متکلم می‌گوید مراحل تکوین شما را می‌خواهم بگویم، یک بار بخواهد بگوید و دیگر نگوید، اینجا به اطلاق مقامی می‌شود تمسک کرد.

اما چون در قرآن، در موارد دیگری، خداوند تبارک و تعالی، اشاره به مراحل می کند، اما تمام مراحل را بیان نمی کند مثلاً در سوره حج می فرمایند« وَ هُوَ الَّذي أَحْياكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يُحْييكُمْ إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ»[6] و به «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» اشاره ای نمی کند یا در سوره جاثیه می فرمایند: «قُلِ اللهُ يُحْييكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ»[7] به « كُنْتُمْ أَمْواتاً» اشاره نمی کند یا در بعضی جاها می فرمایند« لَنَحْنُ نُحْيي وَ نُميتُ»[8]: فقط دو مرحله را ذکر می کند، پس اینکه خداوند تبارک و تعالی چون در آیات دیگر در همین زمینه، به تمام مراحل اشاره نمی کند نتیجه گرفته می شود که نمی توان فقط به یک کلام تمسک کرد و این ملاک، در اطلاق مقامی در تشریعات نیز جاری می شود.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبيلٍ»غافر،11.

[2] استاد بزرگوار ما در کتاب تسنیم، در پاورقی‌ای که مربوط به این آیه دارند، نوشته شده که هم آیه‌ی سوره غافر و هم این آیه سوره بقره دلالت بر حیات برزخی دارد. حالا چرا این را در پاورقی نوشتند، باز وجه‌اش روشن نیست بالأخره اگر نظر شریف ایشان بود باید در متن می‌آوردند، جلد یک تسنیم، صفحه 593 (پاورقی)

[3] المسألة الثالثة: احتج قوم بهذه الآية على بطلان عذاب القبر، قالوا لأنه تعالى بين أنه يحييهم مرة في الدنيا و أخرى في الآخرة و لم يذكر حياة القبر و يؤكده قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ [المؤمنون: 15، 16] و لم يذكر حياة فيما بين هاتين الحالتين، قالوا و لا يجوز الاستدلال بقوله تعالى:قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ [غافر: 11] لأنه قول الكفار، و لأن كثيراً من الناس أثبتوا حياة الذر في صلب آدم عليه السلام حين استخرجهم و قال: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ [الأعراف: 172] و على هذا التقدير حصل حياتان و موتتان من غير حاجة إلى إثبات حياة في القبر، فالجواب لم يلزم من عدم الذكر في هذه الآية أن لا تكون حاصلة، و أيضاً فلقائل أن يقول: إن الله تعالى ذكر حياة القبر في هذه الآية. لأن قوله في يحييكم ليس هو الحياة الدائمة و إلا لم صح أن يقول: ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ لأن كلمة ثم تقتضي التراخي، و الرجوع إلى الله تعالى حاصل عقب الحياة/ الدائمة من غير تراخ فلو جعلنا الآية من هذا الوجه دليلًا على حياة القبر كان قريباً.التفسير الكبير(مفاتيح الغيب)ج2،ص:377.

[4] «حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» المومنون،100.

[5] «قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبيلٍ»غافر،11.

[6] الحج،66.

[7] «قُلِ اللهُ يُحْييكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» الجاثیه،26.

[8] «وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيي وَ نُميتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ» الحجر، 23.